

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

مستشکل فرمود که ما در سه مورد فقط می توانیم از راه ولایت فقیه مسأله را حل کنیم.

یک: در جایی که مباح باشد و ولیّ فقیه به یک طرف از فعل یا ترک الزام کند مکلفین را.

دو: در مواردی که تراحم واقع بشود بین تکلیف و یک تکلیف اجتماعی که در آن جا حالا هر دو تکلیف اجتماعی باشند یا یکی اش شخصی باشد یکی اش اجتماعی باشد و ولیّ فقیه در آن جا آن تکلیف اجتماعی را ترجیح بر آن فردی یا بر آن امر اجتماعی.

مورد سوم در جایی بود که شارع مشروط فرموده است بعضی از امور وضعیه را به رضای افراد. در این موارد خب شارع می فرماید «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ» (احزاب/۶) رضایت پیامبر و نواب او را صلوات الله علیهم اجمعین و رضوان الله علی نواب غیر معصومش، آنها را، رضایت آنها را جایگزین رضایت مالک فرموده، این سه مورد. جای دیگری ما نمی توانیم به ادله ی ولایت فقیه استناد کنیم. و ما نحن فیه همین جور است، نه از قسم اول است، نه از قسم ثانی است، نه از قسم ثالث است و شاید این شخصیت های اعتباری مثل بانک، مثل صندوق ها، مثل نمی دانه شرکت ها و امثال ذلك این ها را ما نمی دانیم که اصلاً شارع این ها را تشریح کرده، قبول دارد اصلاً یا نه؟ پس بنابراین نه امر مباحی است که ما بگوییم قسم اول بشود، نه باب تراحم است این جا تا بگوییم باز قسم دوم بشود، نه اصلش، ریشه ی مطلب نمی دانیم درست است یا درست نیست تا بگوییم شارع رضایت ولیّ فقی را به جای رضایت مالک قرار داده. این حاصل اشکال.

خب «فلننتقل إلى القول بعد هذا التوضیح بأن ثبوت الشخصية الاعتبارية للشركة القانونية حکم وضعی» بعد از این مطالبی که توضیح دادیم منتقل می شویم به این سخن بعد از توضیحی که گفته شد. به چه سخنی منتقل می شویم؟ به این که ثبوت شخصیت اعتباری برای شرکت قانونی یا بانک یا صندوق و امثال ذلك این حکم

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری تاریخ: ۱۴۰۱/۱۱/۲۴

وضعی است، پس حکم تکلیفی و اباحه و اینها که اول بود نیست. دوم هم نیست، حکم وضعی است که می شود قسم سوم، آن هم از وضعی ای است که باز ولیّ فقیه به جای آن نمی نشیند ...

س: ... ۴

ج: حکم تکلیفی، حکم وضعی، این صحت دارد یا نه؟ نافذ است یا نه؟ اینها حکم وضعی است دیگر. الان می گوییم بیع صحیح است حکم وضعی است دیگر، حکم تکلیفی که نیست، بیاور نیاور که نیست.

س: ...

ج: نه حالا اصلش، اصلش که این صحیح است یا صحیح نیست؟ تصرفات هم، تصرفات هم می خواهیم بگوییم این تصرفات نافذ است؟ اگر تملیک کرد این تملیک نافذ است؟ اگر قرض داد نافذ است؟ اگر قرض گرفت نافذ است یعنی صحیح است؟ اینها پیش را کار داریم.

س: ...

ج: بله بله

س: ...

ج: بله بله شارع بگوید صحیح است، مثل این که بیع «احل الله البیع» حکم وضعی است، احل الله البانک حکم وضعی است، احل الله الشركة حکم وضعی است درست؟ «الا ان تكون تجارة عن تراض» حکم وضعی است. الا ان تكون تجارة بانکیة حکم وضعی است. اینها همه می شود حکم وضعی دیگر.

«بأن ثبوت الشخصية الاعتبارية للشركة القانونية» این «حکم وضعی» و ارتباطه بمجرد رضا المجتمع أو أصحاب الشركة أو عدمه غیر واضح» این که ارتباط داشتن ثبوت شخص اعتباری به صرف رضای مجتمع که مردم راضی باشند به این که چنین چیزی باشد یا به اصحاب شرکت، کسانی که سهامدار شرکت هستند یا مؤسسين شرکت هستند، این که آیا این ارتباط دارد به این یا ندارد این امر واضحی نیست که شما بگویید که شارع قبول کرده و حالا رضای اینها دخیل است حالا ولیّ فقیه می آید، که بشود قسم سوم. نه این امر

واضحی نیست برای ما، اصلش محل اشکال است نه این که اصلش مسلم است ما نمی دانیم که رضایت مجتمع شرط است یا رضایت خود شرکاء یا رضایت مؤسّسین تا این جا بگوییم قسم سوم می شود.

«و ربما يكون إذاً هذا الحكم وضعياً من قبيل الطهارة و النجاسة» و چه بسا بوده باشد «إذاً» یعنی بنابر این توضیحی که داده شد و تفصیلی که داده شد این حکم یعنی ثبوت شخص اعتباری یک حکم وضعی از قبیل طهارت و نجاستی که گفتیم ولایت فقیه در آن باب راه نداده «و لیس من سنخ صحة البيوع و بطلانها.» این ثبوت شخص اعتباری از سنخ صحت بیوع و بطلان بیوع که احکام وضعیه هستند نیست، از سنخ آنها نیست، از سنخ آنها نیست که شارع می تواند در آن جا گفتیم قسم سوم است، بلکه از سنخ طهارت و نجاست است که به رضایت افراد ربطی ندارد که بگوییم ولیّ فقیه به جای آن می نشیند. «و بالتالی» بالتالی این جا یعنی بالنتیجه، یعنی به مطلبی که بعد از حرف های قبل واقع می شود و می شود استنتاج کرد از حرف های قبل «إن قلنا لا تثبت الشخصية الاعتبارية للشركة في حد ذاتها في الشريعة دليل بطلان الوجوه الآنفه، فولاية الفقيه لا يمكنها تصحيح الشخصية الاعتبارية» اگر گفتیم به این که ثابت نمی شود شخصیت اعتباری برای شرکت و سایر امور اعتباری «فی حد ذاتها» در حد ذات خود این شخصیت های اعتباری ما دلیلی نداریم که در شریعت هست. چرا دلیل نداریم و ثابت نمی شود؟ بدلیل بطلان وجوه گذشته، یعنی تمام ادله ی گذشته که چهار دلیل بود بگوییم همه باطل است همه ی آنها را قبول نکنیم و در اثر این بگوییم تا حالا برای ما ثابت نشد. حالا که ادله ی قبل را اشکال کردیم و گفتیم ثابت نشد، دیگر حالا نمی توانیم بیایم بگوییم با ولایت فقیه می آیم درستش می کنیم.

«فولاية الفقيه لا يمكنها تصحيح الشخصية الاعتبارية لأن ولاية الفقيه على المجتمع أو أصحاب الشركة تقتضي فقط» چی را؟ «أن تحل محلهم» این که این به جای آنها قرار بگیرد، جایگزین آنها بشود در رضایت، نه در تشریح یک معامله ای برآسه. تشکیل یک سازمانی برآسه. نه، آن جایی که شارع یک سازمانی را قبول کرده، یک معامله ای را قبول کرده و فرموده رضایت افراد شرط است این جا ولیّ فقیه اگر آن راضی نیست این به جای او می نشیند، آن جا، اما این جا اصلش معلوم نیست. می فرمایند که «لأن ولاية الفقيه» بر مجتمع یا

اصحاب شرکت این اقتضاء می‌کند آن ولایت، چی را اقتضاء می‌کند فقط؟ «آن تحل» این فقیه «محلهم فی التصرف و هی أولى منهم فی ذلک» و این فقیه «و هی» این ولایت فقیه اولی است از آن مردم «فی ذلک» در این تصرف. که این به جای «و هی»، «و هو» بود بهتر بود، «و هو» یعنی فقیه دیگر، حالا نه ولایت که جای آن‌ها نمی‌نشیند، خودش به خاطر ولایت جای آن‌ها می‌نشیند.

«و فی النهایة» در پایان امر و نهایت امر باید این جور گفت «إن کان المجتمع مخول بإيجاد الشخصية الاعتبارية فسيثبت أن للولي الفقيه بسبب ولايته عليهم الحق في إيجاد الشخصية الاعتبارية» در نهایت امر باید این جوری گفت که اگر برای ما ثابت شد که تشکیل دادن شخص اعتباری واگذار شده به مردم، می‌تواند به اراده‌ی خودشان، به رضایت خودشان بیایند شخص اعتباری درست کنند این جا ولایت فقیه در جایی که آن‌ها امتناع کنند می‌تواند به جای آن‌ها بنشیند و آن کار را انجام بدهد. اما اگر برای ما ثابت نشد که شارع واگذار کرده به مردم و این حق را به مردم داده که شخص اعتباری را می‌تواند ایجاد کند ولی فقیه هم نمی‌تواند. می‌فرماید پس در نهایت باید این جوری گفت «إن کان المجتمع مخول» یعنی واگذار گردیده شده است «بإيجاد الشخصية الاعتبارية» اگر این جور است بله «فیثبت أن للولي الفقيه بسبب» ولایتش بر آن مجتمع، برای ولی فقیه ثابت می‌شود چی؟ حق در ایجاد شخصیت اعتباریه. این می‌تواند شخص اعتباری را ایجاد کند. مثل این که گفتیم مردم می‌توانند زمین‌شان را بفروشند، خانه‌شان را بفروشند، این خدا به مردم واگذار کرده این را که می‌توانی، این صحت دارد بیع شما. حالا اگر یک جایی قبول نمی‌کند بفروشد با این که ضرورت اجتماعی او را اقتضاء می‌کند. مثل این که شهر قفل هست ترافیک است، عبور و مرور مردم صعب است، سال‌ها، ساعت‌ها توی ترافیک می‌مانند مصلحت جامعه اقتضاء می‌کند که تعریض بشود این خیابان. حالا آن آقا می‌گوید من نمی‌فروشم، حاضر نیستم، این جا ولی فقیه به جای او می‌نشیند. این جا که خدا این بیع را تشریح فرموده و رضایت او را قبول فرموده شرط است و لازم است، الا که او رضایت نمی‌دهد چون ولی فقیه ولایت بر او دارد فلذا رضایت این به جای رضایت او می‌نشیند. اما جایی که اصلاً فرموده فلان معامله را من قبول دارم، این جا بیع را که قبول کرده فرموده، آن جا دیگر نمی‌شود.

س: ... ۱۲

ج: نه به وجود می آید عقلاءً نه شرعاً، ما می خواهیم ببینیم شارع قبول کرده یا قبول نکرده. بله توی بین عقلاء بله. حرف سر این است که شارع قبول فرموده یا نه؟

س: ...

ج: نه، بله شرعاً، یعنی فرموده می توانید چنین چیزهایی تشکیل بدهید، تأسیس کنید، به وجود بیاورید. خب «و إن كان إيجاد الشخصية الاعتبارية خارجاً عن صلاحياتهم» اگر ایجاد شخص اعتباریه خارج باشد از صلاحیات مجتمع و مردم «و منتفياً شرعاً» منتفی باشد شرعاً که بگوید مردم هم نمی توانند به وجود بیاورند «فإيجاد الشخصية الاعتبارية من طرف الولی الفقیه» این جا می شود «خروج علی نظام الإسلام» شارع فرموده نمی توانید انجام بدهید، نمی شود شما بیاید یک شخص های اعتباری را از خودتان دریاورد و این ها، من اجازه ندادم. خب این جا اگر شاید بخواهیم بگوییم از راه ولی فقیه بتوانیم درست کنیم خروج بر نظام اسلامی است، نظام اسلامی قبول نکرده این را. می فرمایند که این می شود «خروج علی نظام الاسلام فلا یصح و یکفی الشک فی ذلك فی عدم ثبوت الشخصية الاعتبارية.» حالا اگر هم شک کردیم که مردم مخول هستند یا نیستند؟ همین که این شک هم بکنیم کفایت می کنید که، چون موضوع این که ولی فقیه بتواند کجاست؟ آن جاست که مخول باشند، واگذار به مردم شده باشد، آن جایی که نمی دانیم واگذار شده یا واگذار نشده تمسک به دلیل در شبهه ای مصداقیه اش می شود دیگر، پس فایده ای ندارد. شک هم که کردیم کفایت می کند. پس کسی که می خواهد از راه ولایت فقیه درست کند مسبقاً باید چکار کند؟ باید ادله ای را اقامه کند بر این که شارع تشکیل شخص اعتباری را به مردم واگذار کرده و به آن ها این حق را داده، بعد حالا اگر یک جایی نمی آیند به این حق قیام کنند، آن ولی فقیه به جای او می آید این کار را می کند. این به خدمت شما عرض شود اشکال مستشکل که اصل این اشکال از آیت الله حائری دام ظلّه در فقه العقود است، اصل اشکال مال ایشان است که به این شکل ایشان اشکال می کند. خود ایشان بحث ولایت فقیه که از راه ولایت فقیه درست کنیم مطرح فرمودند و این اشکال را هم ایشان فرمودند.

«مناقشة الإشكال المذكور، لا يلزم من اكتساب الشرعية للشخص الاعتباری بفعل الولی الفقیه خروجٌ علی نظام الشرع؛ لأنّ الشارع إذا أوكل أسباب الملكية مثلاً إلى رأى الفقیه و ما يراه من المصلحة و من جملتها تصرفات الشخص الاعتباری فی اعتبار سبب الملكية، ففي هذه الحالة لا يعد هذا خروجاً علی نظام الشرع» جوابی که داده می شود این است که اگر در خود شرع تعبیه شده باشد که ولیّ فقیه می تواند اسباب ملکیتی را تشریع کند بحسب مقتضیات زمان و اقتضاءات ازمندی مختلفه، می تواند. اگر این در خود نظام شریعت وارد شده باشد پس دیگه اگر ولیّ فقیه آمد انجام داد این خروج بر نظام نیست، این مشی در داخل نظام است. مثل چی؟ مثل این که مثلاً در باب زکات گفته می شود که خدای متعال اصل زکات را واجب فرموده، اما این که زکات به چی چیزی تعلق بگیرد، متعلقاتش چیست این را واگذار به ولیّ امر کرده. فلذا روایات ما پر است که خدای متعال زکات را در غلات واجب فرموده، در احشام واجب فرموده، در طلای مسکوک واجب فرموده. این ها را واگذار به پیامبر معظم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و پیامبر زکات را در این ها قرار داده. فلذا در همان زمان ها هم این صحبت بوده که مثلاً آمدند خدمت امام صادق سلام الله علیه عرض کردند که آقا در محل ما گندم زیاد نیست ولی برنج زیاد است، مثلاً گیلان بوده. حضرت فرمودند نه پیامبر در این ها قرار داده. آن ها یک مقداری بعضی هایشان شاید اصرار می کردند اشکال می کردند که آقا آن جا که گندم نیست، فلان نیست. حضرت فرمود، پیغمبر این را قرار داده «من شاء فليؤمن من شاء فليکفر» کأنّ باز آن مصلحتی که پیامبر صلی الله علیه و سلم تشخیص دادند بر این که آن زکات مجعول خدای متعال را، متعلقاتش را این ها قرار بدهند یک مصلحت ملزمه ای است که حتی در زمان امام صادق سلام الله علیه این مصلحت پابرجا است، حضرت می فرمایند نه همان که پیامبر فرموده. فلذا این احتمال فقهی وجود دارد بعضی فقهاء هم مایل به این احتمال فقهی هستند که این متعلق زکات مربوط به ولیّ فقیه است، به ولیّ مسلمین است، او که در رأس شان البته معصومین علیهم السلام هستند ولی اگر به حسب گذر زمان و گذر ایمان مصالح مختلف شد خب می تواند ولیّ فقیه متعلق زکات را غیر از آن ها قرار بدهد و چیزهای دیگر قرار بدهد مثلاً. خب این اگر ما گفتیم در اسلام این متعلق زکات چه باشد، این واگذار شده به ولیّ، این خروج بر نظام است؟ یا این حرکت

در خود نظام است؟ چون خود نظام فرموده. یکی از قواعد نظام این است که ما در یک سلسله از امور واگذار کردیم. خیلی جاهای شریعت شاید همین جور است، یعنی مواردی حالا خیلی جاها شاید تعبیر ناتمامی است. مواردی هم... مثلاً فرض کنید که حریم‌ها. خب توی روایات ما برای چاه حریم قرار داده شده. اما آن چاه‌ها با این چاه‌ها زمین تا آسمان تفاوت می‌کند. آن چاه‌ها با یک دلوی با یک چیزی آب می‌کشیدند اما موتور می‌گذارد روی آن می‌مکد تمام اطراف را ممکن است تا کیلومتر بمکد. این جا هم بگوییم مثلاً حریمش همان مثلاً پانصد متری است که آن جا گفته شده. پانصد زراعی است که آن جا گفته شده. طبع حریم یک چیزی است که نمی‌شود یک امر ثابت لایتغیر فی طول الزمان باشد. خب این‌ها بعید نیست که این جا گفته بشود چی؟ این‌ها به ولی مسلمین، ولی جامعه سپرده شده که در هر زمانی با تشخیص متخصصین امر و کسانی که می‌توانند تشخیص بدهند چون معلوم است حریم برای این است که ضرر نرسانند به همدیگر. خب آن‌ها ببینند که الان مثلاً باید حریم چه مقدار باشد. یا یک حریم‌هایی که آن موقع نبوده حالا مثلاً فرض کنید که این دکل‌های مختلفی که برای مخابرات است، برای چیه، برای چیه، برای چیه، برای چیه، این‌ها هم حریم می‌خواهد مثلاً. خب آن زمان سالبه به انتفاء موضوع بوده، الان این‌ها حریم می‌خواهد که بگوید آقا این دکل‌ها تا مثلاً فلان شعاع نباید منزل یا مسکونی باشد یا آدم در آن جا زندگی کند، ممکن است بگوییم که بله. یا این که الان می‌خواهند مثلاً دکل بکشند ببرند فلان جا، اگر بخواهند این دکل‌ها را توی بیابان‌ها ببرد فلان شهر نمی‌شود. ناچار هستند یک جاهایی در محال مختلف بیایند دکل بزنند. خب این جا بگوییم که بله ولی فقیه می‌تواند بگوید که مثلاً تا فلان مقدار خانه‌های اطراف این‌ها باید تخلیه کنند، البته باید پول‌شان را به آن‌ها بدهند بروند یک جای دیگر. خب این‌ها خروج بر نظام اسلام نیست که شما بگویید بله شارع فرموده است که «الناس مسلطون علی اموالهم» بله فرمود الناس مسلطون علی اموالهم، اما از آن طرف هم یک قانون دیگر هم گذاشته که برای این که مصالح جامعه ملاحظه بشود و زمین نماند من به ولی‌ای که قرار دادم برای شما که از پیامبر معظم صلی الله و سلم شروع می‌شود تا ائمه هدی علیهم السلام و بعد در زمان غیبت آن‌ها، نواب آن‌ها یا در زمان حضورشان هم در بعضی از موارد که امام صادق سلام الله علیه

فرمود «جعلته علیکم حاکماً» زمان خودشان بود دیگه. «جعلته علیکم حاکماً» به خاطر این که همه که نمی‌توانند بیایند دعواهایشان را خدمت امام صادق، نه امکانش هست، همه وقت امام صادق صرف دعواهای مردم بشود پس کارهای دیگر چی؟ علاوه بر این که امکان این جهت نبود از نظر دولت و جائزین آن زمان‌ها که حق ائمه را غصب کرده بودند. پس بنابراین این روشن است، این یک امر واضحی است که باید دائره ولایت یک دایره اوسع باشد چه در زمان خود ائمه علیهم‌السلام، چه در زمان غیبت آن بزرگواران که امور مردم بتواند تمشیت بشود.

س: ۲۲:۳۵

ج: نه این‌ها تعیین اهم و مهم نیست. این جا می‌خواهیم بگوییم چی؟ این جا می‌خواهیم این جور... جواب این است که همین قسم سومی که شما می‌گویید نمی‌شود، این خروج بر نظام اسلام است، این خروج مبتنی بر این است که ما دلیل نداشته باشیم که چنین ولایتی داده شده. اما اگر چنین ولایتی داده شد دیگه خروج نیست. همین طهارت و نجاست هم همین جور است. اگر مثلاً فرض کنید که بگویند معصوم علیه‌السلام می‌تواند یک چیزی را بگوید پاک است، یک چیزی را بگوید نجس است کما این که از موسی بن جعفر سلام الله علیهما منقول است در سند معتبر ظاهراً، ما از شیخنا الاستاد آقای قاروبی در درس می‌شنیدیم ایشان می‌فرمود که... شاید خودم هم روایت را دیده باشم اما الان جزم ندارم که خودم هم روایت را دیدم یا نه، ولی ایشان نقل می‌فرمودند در درس که از موسی بن جعفر سلام الله علیهما که فرمود که ما حق تشریح خدای متعال به ما داده. اما تاحالا تشریح نکردیم ولی حقش را خدا به ما داده و ما می‌توانیم تشریح کنیم. خب این که اگر حالا حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیه بیایند تشریح بفرمایند خروج بر نظام اسلام است؟ نه، چون خود اسلامی که هست این حق را به این امام معصوم داده. حالا اگر فرض کردید... پس اشکال کجاست؟ ما نباید بگوییم این خروج بر نظام است. باید بحث را ببریم سر این که آیا ما چنین ادله‌ای داریم که چنین ولایتی داده باشد یا نه؟ پس بنابراین اشکال اگر بخواهیم در مقام بکنیم چیه؟ این است که آیا ما دلیل بر ولایت به این نطاق واسع داریم یا نداریم؟ اگر داشتیم دیگه این خروج بر نظام نیست، بر نظام اسلام نیست.

إنّما الكلام در آن است که این دیگه... این بحث که آیا چنین ادله موسعه‌ای داریم این مربوط به بحث ولایت فقیه می‌شود که در محل خودش باید کرد. پس حق اشکال این نیست که بگوییم این جا اگر این حرف‌ها بخواهیم بزنیم این خروج علی نظام الاسلام است. نه، این اگر واقعاً ادله ولایت فقیه چنین عمومی داشته باشد، چنین اطلاقی داشته باشد نه این خروج نیست. إنّما الكلام در این که آیا چنین اطلاق و عمومی برای ادله ولایت فقیه هست یا نیست. می‌گویند جان اشکال این است که این جوری اشکال بکنیم.

حالا همین جا عرض می‌کنم آن جوری که وارد مطلب شدیم کأنّ مستشکل معظم دام ظلّه می‌خواهد بفرماید که یک وقت شارع تصریح می‌کند که من چنین اجازه‌ای دادم، چنین ولایتی دادم، یک وقت عموم است باز بله. حرف ایشان این بود که اطلاق، این اطلاق یاری این را ندارد که چنین ولایتی را اثبات بکند. چرا؟ برای خاطر این که ظاهر اطلاق این است که در چهارچوب شرع دارد می‌گوید. هرچه چهارچوب شرع است. وقتی ما توی شرع می‌رویم می‌بینیم برای مثلاً برای شخصیت اعتباری حرفی نمی‌بینیم پس نمی‌توانیم بگوییم که چنین اطلاقی در این جا وجود دارد. اگر این جور تقریر بکنیم اشکال ایشان را که ابتدائاً این جوری بود، قهراً آن وقت این جوری که این جا جواب داده می‌شود جواب فرمایش ایشان نمی‌شود. ایشان می‌خواهد بگوید من قبول دارم اگر شارع بیاید تصریح بکند بگوید، این که خروج بر... این می‌شود جزء اسلام. اگر عمومی داشته باشم که به اطلاق کار نداشته باشد باز آن را هم بله قبول دارم، آن هم خروج بر این است اما اطلاق وقتی می‌گوید من جعلت فلانی را ولیاً، فقط این عبارت را می‌گوید؛ می‌گوید من او را ولی قرار دادم، من او را حجت قرار دادم. این معنایش این است که همان چیزهایی که خودم گفتم حالا سروسامان بدهند، نه یک چیزهای جدیدی بردارند بیاورند تو. این اشکال ایشان شاید این باشد. «لا یلزم من اکتساب الشریعة للشخص الاعتباری بفعل ولی الفقیه» لازم نمی‌آید از اکتساب شرعیت برای شخص اعتباری به واسطه کار ولی فقیه که اعمال ولایتش باشد، «خروج علی نظام الشرع لأنّ الشارع اذا اوکل» خود اسباب ملکیت را مثلاً به رأی فقیه و آنچه که... و آن مصلحتی را که یراه الفقیه که از جمله چیزهایی که از اسباب ملکیت است و یراه الفقیه، عبارت است از تصرفات شخص اعتباری، این «إذا اوکل اسباب الملكية مثلاً الی

الفقیه و ما یراه فی اعتبار السبب المملکیة» در این که اعتبار کند فقیه سبب ملکیت را و ایجاد کند و تشریح کند و بسازد «فقی هذه الحالة لا یعد هذا خروجاً علی نظام الشرع» چون خود شرع به او گفته تو می توانی. «بل هو جزء من ذلك النظام» این اعمال ولایتی که او دارد می کند جزئی از همین نظام است. عمل به همین نظام است که به او این ولایت را داده. «كما قد یحتمل فی باب الزکاة أنّ الشارع شرّع اصل الزکاة و لکنه أوکل مواردها الی نظر الحاکم الذی یحددها بما یناسب مع الثروة العامة لكل عصر و متطلباته الیومیة» که مواردها که موقوف کرده است به نظر حاکمی که مشخص می نمایند آن موارد به آن چیزی که متناسب است با ثروت عموم مردم برای هر عصری، و آن تقاضاهای هر روز و هر زمانی که مردم دارند. الان مثلاً بگوید آقا برنج، خب مصرف مردم بیشتر برنج است. اما مصرف مثلاً بیشتر الان کشمش است، یا مثلاً خرما است؟ نه، خب می گوید آقا برنج بدهید. یک کشوری که معمول است اصلاً که کشتزارهای آنها مثلاً برنج است، خب می گوید الان مطالبات مردم، سرمایه مردم، ثروت مردم این است، خوراک مردم در آن جا این است، یک امر عقلایی است. حالا این کار را شارع کرده یا نکرده، این مربوط به بحث خودش است در فقه که آن جا ادله را باید بررسی کرد.

«و لکن یمکن الاشکال» بله پس این اشکال وارد نیست که آقا این خروج بر نظام است «و لکن یمکن الاشکال من جهة أنّ أدلة ولاية الحاکم لیس فیها اطلاقٌ یتبث للحکام ولايةٌ أوسع من ولاية الناس علی الموارد الّتی یلونها بأنفسهم» یک ولایتی بالاتر از آن ولایتی که مردم خودشان دارند و اعمال می کنند آنها بأنفسهم ندارد. بله ولایت دارند مالشان را بفروشد، مثلاً فرض کنید که اجاره بدهند یا برای فرزندانشان. این خب ولی فقیه در این حدود دارد اما مازاد بر آن معلوم نیست. همان طور که حتی در آیه شریفه هم بعضی ها این جوری گفتند «كما قیل فی مورد الآیة الکریمة النبیّ أولى بالمؤمنین من أنفسهم، بأن مفادها اثبات ولاية النبی علی الناس فی ما لهم من الاختیار» آن جایی که شارع به آنها اختیار داده، آن جاها نبی اولای از آنها هست. اگر اختیار نکرد. اما آن جایی که شارع اختیار به آنها نداده نه، النبیّ أولى بالمؤمنین آن را هم نمی گیرد. «و هذا فی الحقیقة اشکالٌ حول سعة ولاية الحاکم (که) یطلب من محله» پس بنابراین

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری تاریخ: ۱۴۰۱/۱۱/۲۴

مجیب این جا این جوری جواب می دهد. می گوید این ادبیاتی که شما به کار بردید که گفتید این خروج بر نظام اسلام می شود، خروج بر دین می شود، این نه. اگر شارع گفته باشد خروج نیست. اما اشکال واقعی این است که آیا ادله ولایت فقیه چنین سعه ای دارد که این را بگیرد یا نه؟ این ممکن است کسی اشکال کند که این بحثش مربوط به بحث ولایت فقیه است که آقا آن جا ببینیم که دیگه خارج از این کتاب است که آن جا باید دیده بشود که چی گفته. و صلی الله علی محمد...

پایان.